



# عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ هاشم

جواد محدثی

در قله‌های رفیع ایمان و شجاعت و وفا، مردی بزرگ و بی‌بدیل ایستاده است، به نام عباس، فرزند رشید امیرالمؤمنین علیه السلام که در فتوت و رادمردی، الگویی برجسته است. ما پیوسته دین‌باوری و باطل‌ستیزی و جان‌بازی را از او آموخته‌ایم و نسل الله اکبر امروز، وام‌دار مکتب جهاد و شهادتی است که ابوالفضل علیه السلام علم‌دار آن است.

ما برای رسیدن به سرچشمه یقین و کوثر ایمان، نیازمند راهنماییم. اولیای دین می‌توانند راه را نشانمان دهند و از زمزم گوارایی که در اختیارشان است سیرابمان سازند.

اگر در امتداد «اسوه‌ها» به عباس بن علی علیه السلام می‌رسیم، برای روشنی چراغی است که پیش پای انسان‌ها افروخته است. او الگو و سرمشق است؛ نه تنها در شجاعت و رزم‌آوری، بلکه در ایمان و معنویت، مقاومت و استواری، عبادت و شب‌زنده‌داری، حماسه و سلحشوری، اخلاص و آگاهی و معرفت و وفا.

آن‌چه می‌خوانید، گوشه‌ای از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام را ترسیم می‌کند؛ باشد که نام و زندگی آن سردار رشید، چراغ یقین ایمان را در ذهن و زندگی مان روشن سازد.

### تبار پاک

سال‌ها از شهادت جان‌گداز حضرت زهرا علیها السلام می‌گذشت.

حضرت علی علیه السلام پس از فاطمه با امامه (دخترزاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود؛ اما با گذشت بیش از ده سال از آن داغ جان‌سوز، هنوز هم غم فراق زهرا در دل علی بود. آن‌گاه که علی علیه السلام در اندیشه همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. پس برادرش «عقیل» را طلبید و از او خواست تا برایش همسری شایسته بیابد؛ از قبیله‌ای که اجدادش از شجاعان باشند تا بانویی این‌چنین، فرزندی شجاع و رشید آورد.<sup>۱</sup>

عقیل، زنی از طایفه «بنی کلاب» را به امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرد که نامش «فاطمه»، دختر حزام بن خالد بود و نیاکانش همه از دلیرمردان بودند. از طرف مادر نیز دارای نجابت خانوادگی و اصالت و عظمت بود و او را «فاطمه کلابیه» می‌خواندند و بعدها به «ام البنین» شهرت یافت.

◆ حضرت علی علیه السلام پس از فاطمه با امامه (دخترزاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود؛ اما با گذشت بیش از ده سال از آن داغ جان‌سوز، هنوز هم غم فراق زهرا در دل علی بود. آن‌گاه که علی علیه السلام در اندیشه همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. پس برادرش «عقیل» را طلبید و از او خواست تا برایش همسری شایسته بیابد؛ از قبیله‌ای که اجدادش از شجاعان باشند تا بانویی این‌چنین، فرزندی شجاع و رشید آورد.

حضرت علی علیه السلام با آن زن شریف ازدواج کرد و از او چهار پسر به نام‌های: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان زاده شد، که هر چهار تن سال‌ها بعد در حادثه کربلا به شهادت رسیدند. عباس، نخستین ثمره این ازدواج پربرکت و بزرگ‌ترین پسر ام‌البنین بود. او فرزند چنین بانوی بامعرفتی بود و پدری چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام داشت و دست تقدیر آینده‌ای آمیخته با عطر وفا و گوهر ایمان برایش رقم زده بود.

ولادت او در روز چهارم شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه بود.<sup>۲</sup> تولد عباس، خانه علی را روشن و سرشار از امید ساخت. وقتی به دنیا آمد، آن حضرت در گوشش اذان و اقامه گفت و او را عباس نام نهاد.

عباس در خانه علی علیه السلام و در دامان مادر باایمان و وفادارش و در کنار حسن و حسین علیهما السلام رشد کرد و از این دودمان پاک و عترت رسول، درس‌های بزرگ انسانیت و اخلاق را فراگرفت. استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پایه‌پای رشد جسمی پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. او نه تنها در قامت، رشید بود، بلکه در جلوه‌های انسانی هم رشید بود.

### دوران جوانی

از روزی که عباس چشم به جهان گشود، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در کنار خود دید و از سایه مهر و عطوفت و چشمه دانش و فضیلتشان برخوردار و سیراب شد. چهارده سال از عمر عباس در کنار علی علیه السلام گذشت. گفته‌اند: او در برخی از جنگ‌های پدرش شرکت داشت؛ در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود.<sup>۳</sup>

در یکی از روزهای نبرد صفین، نوجوانی از سپاه علی علیه السلام بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه‌های شجاعت و هیبت، هویدا بود. از سپاه کسی جرأت نکرد به میدان بیاید. معاویه به «ابن شعثا» که جنگ‌جویی دلیر بود، به جنگ با آن جوان دستور داد. ابن شعثا گفت: ای امیر! مردم مرا با ده‌هزار نفر برابر می‌دانند؛ چگونه فرمان می‌دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ معاویه گفت: پس چه کنیم؟ ابن شعثا گفت: من هفت پسر دارم؛ یکی از آنان را می‌فرستم تا او را بکشد. معاویه پذیرفت. اما همه پسران ابن شعثا یک‌به‌یک در برابر این شیر سپاه علی علیه السلام بر خاک افتادند.

در نهایت، ابن شعثا خود به میدان آمد؛ در حالی که می گفت: ای جوان! همه پسرانم را کشتی؛ به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشانند. نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان رد و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعثا بر خاک افتاد و به پسرانش پیوست. همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین او را نزد خود فرا خواند. نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسید. او قمر بنی هاشم، عباس بن علی علیه السلام بود.<sup>۴</sup> در سال چهلیم هجری، وقتی علی علیه السلام به شهادت رسید، عباس چهارده ساله بود و با اندوه فراوان تدفین شبانه پدرش را به چشم دید. پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین علیهم السلام داشت و در سایه عزت و شکوت آنان بود. ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت. سال هایی که امام حسن مجتبی علیه السلام به امامت رسید، اما حيله گری های معاویه، آن حضرت را به پذیرش صلح تحمیلی واداشت. حضرت ابوالفضل علیه السلام شاهد این روزهای جان فرسا بود تا آن که امام حسن علیه السلام نیز به شهادت رسید. عباس در این زمان ۲۴ سال داشت که باز هم غمی دیگر بر جاننش نشست و داغ دار برادر شهیدش شد.

### تشکیل خانواده

عباس بن علی علیه السلام زیر سایه سیدالشهدا علیه السلام و در کنار جوانان دیگری از عترت پیامبر خدایم زیست و شاهد فراز و نشیب های روزگار بود. آن سردار رشید چند سال پس از شهادت پدر، در سن هجده سالگی با لبابه، دختر ابن عباس ازدواج کرد. از این ازدواج، دو فرزند به نام های «عبیدالله» و «فضل» پدید آمد<sup>۵</sup> که هر دو بعدها از عالمان بزرگ دین و مروجان قرآن گشتند.

◆  
چهارده سال از عمر عباس در کنار علی علیه السلام گذشت. گفته اند: او در برخی از جنگ های پدرش شرکت داشت؛ در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود.

◆  
در سال چهلیم هجری، وقتی علی علیه السلام به شهادت رسید، عباس چهارده ساله بود و با اندوه فراوان تدفین شبانه پدرش را به چشم دید. پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین علیهم السلام داشت و در سایه عزت و شکوت آنان بود. ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت.



عباس همراه برادرش حسین علیه السلام بود و میان جوانان بنی هاشم شکوه و عزتی داشت و این جمع حدوداً سی نفری، در خدمت و رکاب امام حسن و امام حسین علیه السلام همواره آماده دفاع بودند و در مجالس و محافل، از شکوه این جوانان، به‌ویژه از صولت و غیرت و غیرت و حمیت عباس سخن بود.

### سیمای ماه‌گون

عباس هم چهره زیبایی داشت و هم اخلاق و منشی نیکو. ظاهرش آینه باطنش بود. سیمای تابنده‌اش او را همچون ماه، درخشان نشان می‌داد و در میان بنی هاشم، ابوالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را «قمر بنی هاشم» می‌گفتند. زیبایی صورت و سیرت در او جمع بود. قامتی رشید و برافراشته، بازوانی توانا و چهره‌ای نمکین و محبوب داشت. شجاعت و سلحشوری را از پدر به ارث برده بود و در کرامت و بزرگواری و عزت نفس و جاذبه سیمای و رفتار، یادگاری از همه عظمت‌ها و جاذبه‌های بنی هاشم بود. علامت سجود در پیشانی‌اش، از تهجد و عبادت او در برابر «الله» حکایت می‌کرد. بصیرت و شناخت عمیق و پای‌بندی استوار به حق و ولایت و راه خدا، از ویژگی‌های آن حضرت بود. امام صادق (ع) بر این اوصاف او تصریح فرموده و از آن به ارزش‌های متبلور در وجود عباس یاد کرده است: «عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود. همراه اباعبدالله جهاد کرد و آزمایش خوبی داد و به شهادت رسید».<sup>۶</sup>

افتخار بزرگ عباس این بود که در همه عمر، در خدمت امامت و ولایت و اهل بیت عصمت علیهم السلام بود؛ به خصوص نسبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام نقش حمایتی ویژه‌ای داشت و در واقع نسبت به وی همان جایگاهی را داشت که حضرت امیر علیه السلام نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت.

### القاب ابوالفضل العباس علیه السلام

القاب زیبای حضرت عباس را همچون آینه‌ای می‌یابیم که هر کدام، جلوه‌ای از روح زیبا و فضایل او را نشان می‌دهد:

نامش «عباس» بود؛ شیرآسا حمله می‌کرد و دلیر بود و در میدان‌های نبرد، ترس در دل دشمن می‌ریخت و فریادهای حماسی‌اش، لرزه بر اندام حریفان می‌افکند.

کُنیه اش «ابوالفضل» بود؛ پدر فضل؛ هم به این دلیل که فضل، نام پسرش بود و هم به این دلیل که در واقع، فضل و نیکی، زاده او و پرورده دست کریمش بود.

او را «ابوالقربه» (پدر مشک) هم می گفتند؛ به دلیل مشک آبی که بر دوش می گرفت و از کودکی میان بنی هاشم سقایی می کرد.<sup>۷</sup>

«سقا» لقب دیگر این بزرگمرد بود؛ به خصوص در سفر کربلا، ساقی کاروانیان و لب تشنگان خیمه های ابا عبد الله علیه السلام بود.

لقب دیگرش «قمر بنی هاشم» بود؛ چون در میان بنی هاشم مانند ماه می درخشید.

به «باب الحوائج» هم مشهور است؛ زیرا که آستان رفیعش قبله گاه حاجات است و توسل به آن حضرت، بر آورنده نیاز محتاجان. هم در حال حیات، در رحمت و باب حاجت بود و مردم حتی اگر با حسین علیه السلام کاری داشتند، از راه عباس وارد می شدند، و هم پس از شهادت، به کسانی که به نام مبارکش متوسل شوند، عنایت خاص دارد و خداوند به پاس ایثار و شهادت او، حاجت مندانش را بر آورده می کند.

او به «علم دار» و «سپه دار» هم معروف است. وی فرمانده نظامی نیروهای حق در رکاب امام حسین علیه السلام بود و خود سید الشهداء علیه السلام او را با عنوان «صاحب لوا» خطاب کرد که نشان علم داری اوست.

«عبد صالح» لقب دیگری است که در زیارت نامه ایشان وارد شده است.



♦ اورا «ابوالقربه» (پدر مشک) هم می گفتند؛ به دلیل مشک آبی که بر دوش می گرفت و از کودکی میان بنی هاشم سقایی می کرد.

«مواسی» از لقب‌های دیگر اوست و به مواسات و از خود گذشتگی اش در راه برادرش امام حسین علیه السلام اشاره دارد.<sup>۸</sup> برای عباس بن علی علیه السلام شانزده لقب شمرده‌اند<sup>۹</sup> که هریک، جلوه‌ای از روح بلند و عظمت او را نشان می‌دهد.

### مظهر شجاعت و وفا

عباس از طرف مادر، از قبیله رزم‌آوران بود و از طرف پدر هم روح علی علیه السلام را در کالبد خویش داشت. شجاعتش هم ذاتی و هم موروثی، و هم زاییده ایمان به هدفش. صحنه عاشورا میدانی بود که شجاعت و وفای عباس به نمایش گذاشته شود. او در همه عمر، یک لحظه از برادرش و امامش دست نکشید و از اطاعت و خدمت، کم نگذاشت. هیچ برادری نسبت به برادرش مانند عباس نسبت به سیدالشهدا، با صداقت و ایثارگر و فداکار و مطیع و خاضع نبوده است. هرگز در برابر امام حسین علیه السلام از روی ادب نمی‌نشست، مگر با اجازه؛ مثل یک غلام. حسین بن علی علیه السلام را همواره با خطاب «یا سیدی»، «یا ابا عبدالله» و «یا بن رسول الله» خطاب می‌کرد.<sup>۱۰</sup>

عباس همه رشادت و توان خویش را وقف برادر کرده بود. در دل دشمنان رعبی انداخته بود که از نامش هم به خود می‌لرزیدند. وفایش به حسین و فتوت و جوان‌مردی اش نیز سایه امن و آسوده‌ای بود که گرفتاران و خائفان، در پناه آن احساس امنیت می‌کردند. او هم جوانمرد بود و کاردان، هم شجاع بود و باوفا، هم مؤدب بود و مطیع فرمان مولا، هم متعبد بود و اهل تهجد. اینها بود که او را به منصب فرماندهی و علم‌داری در کربلا رساند و توانست وفا و دلیری خود را در آن روز به ظهور برساند.

### ردّ امان‌نامه دشمن

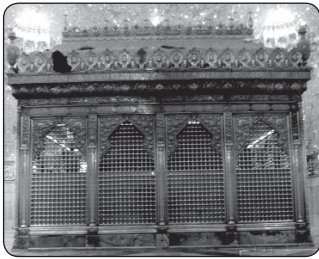
صدایی از پشت خیمه‌های امام حسین علیه السلام به گوش رسید؛ صدای «شمر» بود که می‌گفت: «خواهرزادگان ما کجایند؟» او ابوالفضل و سه برادرش را صدا می‌زد. «عباس، ابتدا اعتنایی نکرد؛ چون صاحب صدا و هدف او را می‌دانست. امام حسین علیه السلام فرمود: برادرم عباس! هرچند او فاسق است، ولی جوابش را بده و بین چه کار دارد.





عباس همراه سه برادر دیگرش از خیمه بیرون آمدند. شمر امان‌نامه‌ای را که از ابن‌زیاد برای آنان گرفته بود، به عباس عرضه کرد و گفت: اگر دست از حسین بکشید و به سوی ما بیایید، جانتان در امان خواهد بود.

عباس، خشمگین از این همه گستاخی بر سرش فریاد کشید: نفرین و لعنت خدا بر تو و بر امان تو! دست شکسته باد ای بی‌آزم پست! آیا از ما می‌خواهی که دست از یاری شریف‌ترین مجاهد راه خدا، حسین، پسر فاطمه برداریم و او را تنها گذاریم و طوق اطاعت فرومایگان را به گردن افکنیم؟! آیا برای ما امان می‌آوری، در حالی که پسر رسول خدا را امانی نیست؟!<sup>۱۲</sup>



### شب تجلی وفا

برای یاران ابا عبدالله (ع) شب عاشورا آخرین شب بود و فردایش روز فداکاری و حماسه‌آفرینی. در آن شب، امام حسین (ع) همه اصحاب را در خیمه‌ای گرد آورد. پس از حمد و ثنای الهی، با صدایی رسا، آنان را مخاطب قرار داد و از جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت سخن گفت و از این که هر کس بماند، شهید خواهد شد. از آنان خواست که اگر می‌خواهند بروند، مانعی نیست.

نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری کرد، عباس بود. دیگران هم پی‌درپی سخنانی همان‌گونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود:

هیچ برادری نسبت به برادرش مانند عباس نسبت به سیدالشهدا، با صداقت و ایثارگر و فداکار و مطیع و خاضع نبوده است. هرگز در برابر امام حسین (ع) از روی ادب نمی‌نشست، مگر با اجازه؛ مثل یک غلام. حسین بن علی (ع) را همواره با خطاب «یا سیدی»، «یا ابا عبدالله» و «یا بن رسول الله» خطاب می‌کرد.



چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد!<sup>۱۳</sup> به مردم چه بگوییم اگر نزد آنان باز گشتیم؟!، بگوییم سرور و تکیه گاهمان را در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها گذاشتیم و به خاطر علاقه به زندگی، گریختیم؟! بلکه با حیات تو زنده می‌مانیم و در رکاب تو می‌میریم.<sup>۱۴</sup>

اصحاب امام به خیمه‌های خود رفتند و به آماده‌سازی سلاح خویش برای نبرد فردا و عبادت و تلاوت و نیایش پرداختند. اما عباس در این واپسین شب، مأموریت ویژه‌ای هم داشت. او چشم بیدار اردوگاه امام و حافظ خیمه‌ها بود. کسی جرأت نداشت به خیمه‌های اهل بیت نزدیک شود. آن شب گذشت؛ شبی پرهراس تا فردایی پرحماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص اباعبدالله علیه السلام باشد.

### روز خون، روز شهادت

صبح عاشورا دو سپاه رودرروی هم قرار داشتند. حسین بن علی علیه السلام یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی‌رسیدند، سازمان داد. علم را به دست پرتوان برادرش ابوالفضل سپرد و خود و بنی‌هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند.<sup>۱۵</sup>

آتش جنگ افروخته شد و ابتدا به صورت نبرد تن به تن، از طرفین، دلیرانی قدم به میدان گذاشتند و جنگیدند. عباس بن علی علیه السلام علم بر دوش، فرماندهی می‌کرد و از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت، یک لحظه آرام نداشت.

هجوم دشمن هر لحظه سنگین‌تر می‌شد و بر تعداد شهیدان جبهه امام افزوده می‌گشت. هر گاه که اوضاع نبرد تیره و تار و هجوم سپاه کوفه شدید می‌شد، عباس پا در رکاب می‌نهاد و با حملات خود، کوفیان را تار و مار می‌کرد. مایه آرامش خاطر حسین بن علی علیه السلام بود. به سه برادر خویش گفت که به میدان بروند و از امام دفاع کنند، که هر سه به فیض شهادت رسیدند.<sup>۱۶</sup>

### حماسه ساحل فرات

سردار تنها و بی‌لشکر، وقتی دید برادران و برادرزادگان و اصحاب باوفا و مخلص امام بر ریگزار تفتیده کربلا بر خاک آرمیده‌اند، شوق پیوستن به آنان در درونش التهابی پدید آورد و او را به حضور امام حسین علیه السلام کشاند تا اجازه میدان و رخصت نبرد نهایی را بگیرد.



امام اجازه نداد و فرمود: «تو پرچم دار منی»؛ یعنی اگر تو به میدان روی و کشته شوی، پرچم اردوی حسینی بر زمین خواهد افتاد. اما عباس برای جهاد و شهادت، با اصرار از امام رخصت میدان طلبید و گفت: از این منافقان دلم به تنگ آمده است؛ می‌خواهم انتقام خویش را از آنان بستانم.<sup>۱۷</sup>

عباس سوار بر اسب شد؛ مشکى بر دوش انداخت و شمشیر بر گرفت و به سمت فرات تاخت و چنان حمله کرد که حلقه محاصره را درهم شکست و خود را به آب رساند. مشک را پر از آب کرد تا این مایه حیات و طراوت را به خیمه‌های بی‌آب و افسرده و لب‌های خشکیده برساند. با دلیری بسیار و پس از گذشتن از حلقه‌های محاصره علقمه، به کنار آب رسید. سینه‌اش از عطش می‌سوخت؛ کفی از آب برداشت تا بنوشد، اما به یاد لب‌های تشنه امام حسین علیه السلام و کودکان عطشاننش افتاد و آب را بر فرات ریخت.

مشک بر دوش، راه خیمه‌ها را در پیش گرفت، اما نگهبانان شطّ فرات، راه را بر او بستند. عباس چاره‌ای جز نبرد با آنان نداشت. جنگی سخت میان سقای کربلا و آن فرومایگان



در گرفت. هیچ کس به تنهایی جرأت رویارو شدن با او را نداشت. از هر طرف بر او حمله آوردند و عباس شمشیر می‌زد و راه می‌گشود و پیش می‌آمد. اما در این گیرودار، تیغی که بر دست او فرود آمد، دست راست او را قطع کرد؛ پس با دست دیگر به نبرد ادامه داد و این‌گونه رجز خواند:

«به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کردید، من تا ابد از دین خود حمایت می‌کنم و از امام راستینی که یقینی صادق دارد و فرزند پیامبر پاک و امین است».<sup>۱۸</sup>

عباس، در حالی که شمشیر را به دست چپ گرفته بود، به پیکار خویش ادامه داد؛ اما یکی از دشمنان پلید به نام «حکیم بن طفیل» که پشت درختی کمین کرده بود، ضربتی بر دست چپ او فرود آورد و آن دست هم از کار افتاد؛ اما عباس نه از تکاپو افتاد و نه امیدش را از دست داد و این‌گونه رجز خواند:

«ای نفس! از کافران ترس؛ تو را بشارت باد به رحمت پروردگار؛ همراه پیامبر برگزیده خدا...».<sup>۱۹</sup>

سپس تیری هم به مشک خورد و آب مشک، همراه امید عباس بر خاک ریخت. سرانجام تیری بر سینه مبارکش فرود آمد و یک نفر از این فرصت استفاده کرد و گرز آهنبین بر سر آن حضرت فرود آورد و لحظه‌ای بعد، عباس رشید از فراز اسب بر زمین افتاد و در پی ضربات مهاجمان به شهادت رسید؛ در حالی که ۳۴ سال از عمر شریفش می‌گذشت.

### زیارتگاه عشق

دو روز پس از آن حادثه، پیکر مطهر سقای کربلا، عباس بن علی علیه السلام توسط گروهی از طایفه «بنی اسد» در کنار نهر علقمه به خاک سپرده شد. امام سجاد علیه السلام که خود را برای دفن پیکر شهدا به کربلا رسانده بود، بدن‌های مطهر امام حسین و عباس علیه السلام را درون قبر گذاشت.<sup>۲۰</sup>

مرقد حضرت عباس در کربلا همواره مورد توجه شیفتگان حق بوده و زائرانش با خضوع و خشوع و ادب، با چشمی اشک‌بار و با احترام به مقام والا و جایگاه رفیع این اُسوه وفا و فتوت، آن را زیارت می‌کنند.

## پی نوشت‌ها:

۱. شیخ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.
۲. سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.
۳. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹.
۴. سید عبدالرزاق مرقم، العباس، ص ۲۷۵؛ علامه حائری مازندرانی، معالی السبطين، ص ۲۶۷؛ ذبیح الله محلاتی، فرسان الهیجا، ج ۱، ص ۱۹۳.
۵. به همین دلیل او را ابوالفضل می گفتند؛ یعنی پدر فضل.
۶. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰؛ محمد بن طاهر سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۲۶.
۷. العباس، ص ۱۴۶.
۸. در زیارت ناحیه مقدسه از زبان امام زمان (عج) درباره او «المواسی اخاه بنفسه» آمده است.
۹. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.
۱۰. معالی السبطين، ص ۲۷۱.
۱۱. چون ام البنین از طایفه «کلاب» بود و شمر هم از آن طایفه بود، فرزندان ام البنین را با عنوان «خواهرزادگان ما» صدا کرد.
۱۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ سید عبدالرزاق مرقم، مقتل الحسین، ص ۲۵۲.
۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.
۱۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۱۲.
۱۵. مقتل الحسین، ص ۲۷۵.
۱۶. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.
۱۷. باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۶۴.
۱۸. همان، ج ۳، ص ۲۶۷.
۱۹. ترجمه نفس المهموم (شیخ عباس قمی)، ص ۱۷۷.
۲۰. العباس، ص ۲۳۱.